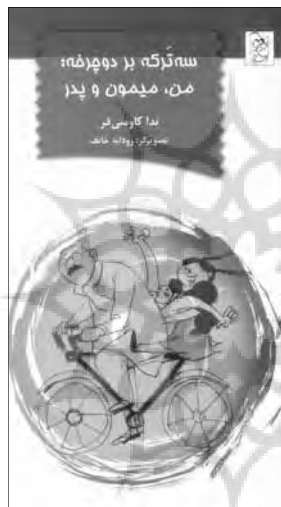


از قرون وسطای اجتماعی تا رنسانس فردی

نقدی بر کتاب

«سه ترکه بر دوچرخه: من، میمون و پدر»

ایمان فرهادپور



نام کتاب: سه ترکه بر دوچرخه:

من، میمون و پدر

نویسنده: ندا کاوسی فر

تصویرگر: رودابه خائف

ناشر: آفرینگان

نوبت چاپ: نخست ۱۳۸۸

شمارگان: ۱۶۵۰ نسخه

قیمت: ۱۲۰۰ تومان

عنوان کتاب، زیر تیغ هرمنوتیک

«سه ترکه بر دوچرخه: من، میمون و پدر» داستان دخترچه‌ای است که در باغ وحش به گردش و تفریح می‌پردازد، آرزوی داشتن یک میمون خانگی را دارد که برآورده می‌شود و علیرغم این که این میمون، به آرزوهای دخترچه، جامه‌ی عمل نمی‌پوشاند ولی دخترچه هنوز به او وفادار مانده و از او یک اسطوره می‌سازد.

نخستین چیزی که از نظر هرمنوتیکی در این داستان جلب توجه می‌کند نام آن است. واژه‌ی «سه ترکه»، بر یک تخلف انتظامی دلالت می‌کند چون یکی از جرائم رانندگی، سه ترکه سوارشدن بر وسائل نقلیه‌ی دوچرخ است که راننده‌ی بدبخت یا بهتر بگوییم راننده‌ی بی‌احتیاط و کم رو باید تاوان آن را بپردازد. راننده‌ای که رودریایستی می‌کند و به دوست و آشنا و فامیل خود نمی‌گوید: «شرمنده، نمی‌توانم جنابعالی را سوار کنم» باید هم تقاص کم رویی بی جای خود را بدهد. همین آدم است که وقتی حقش را بخورند، به او توهین کنند و یا به جسم و روحش ضربه بزنند، خواهد نشست و منتظر ضربات بعدی خواهد بود.

نخستین چیز بعد از واژه‌ی دوچرخه، یک دو نقطه‌ی بر هم قرار گرفته است که نوعی تعادل و آرامش بعد از توفان به نظر می‌رسد و البته مقدمه‌ای بر توضیح و توصیف سه ترکه‌ی بیشتر ذکر شده است: «من، میمون و پدر». این ترکیب سه تایی آخر، خود، یک طنز و کاریکاتور است که بن مایه‌ی تکرارشونده در طول داستان نیز خواهد بود. کنار هم نشستن من با میمون به ارتباط نزدیک دخترچه‌ی داستان با میمون اشاره دارد و کنار هم نشستن میمون با پدر، به ارتباطی اشاره دارد که مبهم و تعریف نشده خواهد ماند.

به هر حال آن چه در بالا آمد، تعدادی از احتمالاتی است که درباره‌ی عنوان یک کتاب وجود دارد و احتمالات دیگری نیز وجود دارند که به نوبه‌ی خود و در جای دیگری قابل بررسی هستند.

از قرون وسطای خانوادگی تا رنسانس اجتماعی

در بخش سوم (بیچ زرافه، دخمه‌ی خرس) به صاحب باغ وحش اشاره می‌شود که به جای همه می‌تواند فکر کند. شاید این در ساختمان خاص داستان و قرون وسطای حاکم بر داستان، اشاره‌ای به کسانی باشد که گمان می‌کنند می‌توانند به جای همه فکر کنند و نمونه‌های معروف آن، استالین، هیتلر، پینوشه، فرانکو، صدام، بن لادن و ملا محمد عمر و... هستند. البته پینوشه‌ی داستان ما، ظاهر موقر و آرامی دارد، با بچه‌ها بازی می‌کند، به آن‌ها آبنبات می‌دهد، کمی هم دوست داشتنی است، شر و شورهای داستان به او نسبت داده نمی‌شود و در جایی هم ابوالهول دانا نامیده می‌شود (ص ۳۰). حضور او در داستان حتی کم‌رنگ‌تر از خودخواه‌های معروف در مسافر کوچولو (داستان)، مکبث (نمایشنامه) و گلا دیاتور (فیلم) و بسیار کمتر از خودخواه‌های معروف مذکور در بالا است. ولی به هر حال، یک خودخواه مستبد، یک خودخواه مستبد است، اگرچه در یک داستان پُست مدرن، به افکار و گفتار و رفتار او اشاره‌ی زیادی نشود و شخصیت او در پشت و لا به لای کنش‌های هنجار و ناهنجار خودخواه‌ها، بدخواه‌ها، خیرخواه‌ها، دلک‌ها و میمون داستان، دیرزمانی از نظرها پنهان مانده باشد.

در بخش ششم (هیولای خانگی) درخت فیلکوس مورد علاقه‌ی مادر، هیولای خانگی نامیده شده و آسیب دیدن آن توسط میمون، از سوی مادر جنایتی مهم علیه طبیعت و بشریت (خود مادر) شناخته شده و ماندن میمون در خانه را به خطر می‌اندازد. «درخت فیلکوس، دُرَدانه‌ی مادر بود. اگر ما شیر نمی‌خوردیم خیلی مهم نبود، اما روزی یک شیشه شیر سهمیه‌ی این دُرَدانه بود تا قد بکشد که کشیده بود و شده بود هیولای ده دستی وسط خانه.» (ص ۳۹)

مادر هر روز یک شیشه شیر به درخت فیلکوس می‌داده در حالی که وضع اقتصادی آن‌ها متوسط نمایانده شده و ظاهراً گاهی این شیر از دختران خانواده دریغ می‌شده است. پس شاید یکی از دلایل نفرت دخترک و حتی میمونک از آن همین ظلم مادر و درخت فیلکوس در حق دخترانش باشد. میمونک در این جا با آسیب رساندن به درخت فیلکوس، عملی قهرمانانه انجام داده و اسطوره و بت بزرگ مادر را می‌شکند و به همین دلیل از نظر دخترک، یک قهرمان اسطوره شکن است.

طبق توصیفات راوی از مادر، مادر با این که آسیب جسمی به دخترک نمی‌زند ولی با توجه به نیاز شدید دخترک به یک همدم، ارتباط او با میمونک و عدم توجه مادر به نیازهای دخترک می‌توان حدس زد که دخترک از نظر محبت مادری دچار کمبود یا اختلال است و هیچ نشانه‌ای از توجه مادر به این مسئله در داستان وجود ندارد. دخترک آن قدر از این نظر دچار مشکل است که تقریباً در بخش زیادی از داستان، هویت خود را در تقابل با ارزش‌های مادر بازتعریف می‌کند و میان او و میمونک، شباهت و ارتباط بیشتر و سالم تری وجود دارد تا میان او و مادر و خواهرانش. مثلاً در جایی از زبان دخترک گفته می‌شود که: «من کنار ایستادم تا دو عزیز کرده‌ی مادر، عملیات‌شان را شروع کنند.» (ص ۴۰) این توصیف از نشانه‌های بارزی است که نشان می‌دهد درخت فیلکوس دقیقاً جای دخترک را برای مادر پر کرده و با دخترک مانند فردی اضافه در خانواده برخورد می‌شود. تنها همدم‌های دخترک پیش از میمون نیز یک گربه، مورچه‌ها و سوسک‌ها بوده‌اند. در این داستان، پدر تنها کسی است که کمی به دخترک نزدیک است و شاید دلیل آن هم نفرت مشترک آن دو از درخت فیلکوس باشد. پدر زمینه‌ای را برای برآورده کردن نیازهای دخترک فراهم می‌کند اگرچه او نیز زیر نفوذ مادر داستان، گاهی مجبور به عقب نشینی تاکتیکی می‌شود.

در بخش ششم است که میمونک، همه‌ی برگ‌های درخت فیلکوس را نابود می‌کند و بت بزرگ ذهن مادر می‌شکند. شاید میمون در این جا تمثیلی از علم و تکامل است که با توتیمسمِ امروزیِ خانواده می‌جنگد و آن را تضعیف می‌کند تا راه برای واقع بینی و پیشرفت باز شود. میمون مانند آنتی تزی است که نتیجه‌ی منطقی تزی تبعیض، اسطوره پرستی، زورگویی و بی توجهی مادر نسبت به شوهر و یکی از فرزندان است. سنتزی که از این تزی و آنتی تزی به وجود می‌آید، نخست سردرگمی، ابهام و تنهایی دخترک، تنهایی و بی اسطوره شدن مادر و انفعال پدر است که با جایگزین کردن میمون با طوطی برای دخترک می‌کوشد از انفعال بگریزد؛ ولی سنتز نهایی را در ادامه‌ی زندگی شخصیت‌ها و بعد از آخرین جملات داستان باید جست که در آن از پایان خوش جایگزینی میمون با طوطی توسط پدر خبری نیست و پس از شکستن آرزوها، رؤیاهای اسطوره‌ها و سرگرمی‌ها برای مادر، دخترک و پدر، جهان باقی مانده‌ی آنان، سنتزی بسیار عجیب و غیرقابل تصور خواهد بود. شاید گنجی که میمونک به دخترک وعده می‌دهد همین بی اسطوره بودن، رؤیایی نبودن و واقع بینی شجاعانه است هر چند زندگی خالی از اسطوره و توتیم، با تلخی و سختی همراه باشد و گنج و ثروت نهفته در آن، دیدنی و قابل شمارش نباشد.

شاید مادر به خاطر زن بودنش، نماد احساسات زنانه، یا به قول نیچه «تمدن زنانه» ای باشد که دائم در حال ساختن و پروراندن بت‌های ریز و درشت است. به این ترتیب، پدر، مانند زرتشت در «چنین گفت زرتشت» (نوشته‌ی نیچه) است که به



مقابله با این تمدن زنانه و احساساتی بر می‌خیزد و از میمونک مانند بهانه و دستاویزی استفاده می‌کند تا شجره‌ی مورد علاقه و احترام مادر را بشکند و بخشکاند و راه را برای زایش و گسترش واقع بینی و عقل‌گرایی باز کند.

در این حماسه‌ی مردانه‌ی عقل‌گرایی، دخترک مانند کودکی است که در پایان فیلم اودیسه‌ی فضایی زاده شده و نماد دختران و زنانی است که آینده را می‌سازند؛ آینده‌ای که در آن احساسات زنانه و مادرانه با عقلانیت مردانه و پدرانه در هم آمیخته و مانند اتحاد دیونیزوس (ایزد عشق و احساس و مستی) با آپولون (ایزد عقل و علم و ریاضیات) است. به راستی که اگر زمانی جهان به تعادل، آرامش، امنیت و صلح برسد، کفه‌های ترازو به نفع هیچ یک از دو ایزد عقل و احساس پایین نخواهد رفت و این جا است که سپندمینو و اهریمن نیز با هم آمیخته شده و به قول نیچه، فراسوی نیک و بد به تحقق خواهد پیوست. در آن جهان یکپارچه و متحد، دیگر دشمنی و تضادی میان خوب و بد، عقل و احساس، سپندمینو و اهریمن، مهرپرستی و زرتشتی‌گری، و آپولون و دیونیزوس نخواهد بود و تنها چیزی که ارزش خواهد داشت انسانیت انسانی است که ابرانسان خواهد بود.

رنسانس برای کودکان یا رنسانس کودکانه؟

در بخش اول داستان (سه ترکه بر دوچرخه: من، میمون و پدر) به این اشاره می‌شود که بچه‌ها برای دیدن چیزهایی که دوست دارند به جز راه‌های قانونی دو راه اصلی دیگر دارند: «۱. صبر کنی تا یک آشنا پیدا شود و مجانی بروی چیزی را که دوست داری ببینی. ۲. دزدکی بروی چیزی را که دوست داری ببینی. این جوری هم مزه اش بیشتر است هم ترسش.» (ص ۹)

اگرچه از نظر بزرگسالان ممکن است این یک راه غیراخلاقی به نظر رسد این مسئله در قاموس ذهنی کودکان نه تنها غیراخلاقی محسوب نمی‌شود بلکه یک شیطنت کودکانه است که می‌تواند بزرگسالان را وادار کند به خواسته‌های انسانی کودکان پاسخ دهند. این واکنش ظاهراً غیراخلاقی مانند گریه کردن کودکان است که از نظر اخلاق و قانون بزرگسالان آزاردهنده است ولی برای کودکان تنها راه باقی مانده است و در بسیاری از مواقع به تأمین خواسته‌های آنان می‌انجامد.

از رنسانس خانوادگی تا بلوغ جهانی

بخش چهارم، «صدایش را بشنو، جایش را بیاب» نام دارد. در این بخش، راوی داستان، با میمون مورد علاقه اش به طور اتفاقی برخورد می‌کند و توصیف میمون از نظر او آن قدر شاعرانه است که مخاطب بزرگسال را ممکن است به تعجب وادارد: «نشستم کنارش و زل زدم توی چشم‌های کوچکش که اصلاً وحشی و بدجنس نبودند. گوش‌های نوک تیز جَنی و موهای قهوه‌ای - شکلاتی نرمش را با ناخن چنگ می‌زد و انگار خجالت می‌کشید. این قدر رفته بودم توی نخِ میمون شیرین دم سفید که نفهمیدم گولکم هم خیلی وقت است رفته توی نخ من.» (ص ۲۸)

توصیف یک دختر بچه از میمون مورد علاقه اش باید چیزی شبیه به این باشد ولی کمی هم شبیه به توصیفی است که یک بزرگسال از فرد مورد علاقه اش می‌دهد.

در بخش نهم (چند صفحه به عقب برمی‌گردیم. سه ترکه بر دوچرخه ۲) میمونک برای دخترک، رویایی را تصویر می‌کند که شبیه به رویای ازدواج است: «شاید یک روزی برویم جایی که ازش آمده ام. روی درخت‌های مانگورو که مثل این درخت مادرت لق لقا هم نیست، یک خانه‌ی درختی می‌سازیم و با هم زندگی می‌کنیم. از دست مادر و خواهرهایت هم یک نفس راحتی می‌کشی.» (ص ۶۰)

چند نکته‌ی جالب از نظر داستان نویسی

۱. در بخش ۱ اگرچه به این اشاره شده که راه ورود راوی - قهرمان داستان (دخترک) به باغ وحش، ملاقات اتفاقی با یک آشنای خانوادگی است، ولی جزئیات مربوط به آن ذکر نشده است. شاید چون این ورود خاص، به زبان بزرگسالان نوعی پارتی بازی محسوب می‌شود، به پیروی از نمایش‌های یونان باستان، گناه، جرم یا فاجعه، به تصویر کشیده نشده و فقط به آن اشاره شده است.

۲. گاهی با دو دیالوگ ساده، بخشی از شخصیت و باورهای شخصیت‌ها نمایانده می‌شود: «پدر گفت: "خدا گفته به حیوانات باید رحم کرد." "مادر گفت: "قربان کلام خدا بروم، ولی از کی تو رفتی توی نخ کلام خدا که من نفهمیدم؟!» (ص ۳۵)

۳. یکی از ویژگی‌های رنسانسی این داستان، وجود نسبیّت و عدم قطعیت در آن است. مثلاً در بخش پنجم (سه ترکه بر دوچرخه ۱) گفته می‌شود که «میمونک از ترسش بود یا می‌خواست شیرین کاری کند، ادرار کرد.» (ص ۳۶)

نظیر چنین نسبیّت‌هایی در طول داستان دیده می‌شود و راوی، دانای کل نیست و فقط به توصیف و گزارش وقایع می‌پردازد و به سادگی حدس و گمان خود را ابراز می‌کند.

۴. در جملات پایانی بخش پنجم گفته می‌شود که: «میمون رفته بود روی درخت فیلکوس وسط پاسیو و خیال پایین آمدن نداشت و این بدترین کاری بود که می‌توانست بکند. بعد می‌فهمیدم چرا.» (ص ۳۷)

چنین جملاتی بسیار در داستان وجود دارد و مخاطب را هر لحظه کنجکاوتر می‌کند تا ماجرا را دنبال کند و کتاب را بر زمین نگذارد.

چند نکته‌ی آموزشی برای کودکان و نوجوانان

۱. در بخش دوم (باغ وحش آتشخوار یا دستورالعمل اول)، نکته‌ی جالبی وجود دارد که به خصوص برای کودکان و نوجوانان، مفید و آموزنده است. راوی در این بخش، بعضی از حیوانات را بدبو می‌نامد و بلافاصله سخن خود را تصحیح می‌کند و می‌گوید: «نه، درستش می‌کنم، بوگندو نبودند. آدم‌هایی که ازشان مثلاً مواظبت می‌کردند یا حبسشان کرده بودند آن قدر محبت نداشتند که تمیزشان کنند یا زیر پایشان را جارو بزنند.» (ص ۱۲)

در این قسمت، مخاطبان کودک و نوجوان با این مسئله آشنا می‌شوند که هر ناهنجاری، دلیلی دارد و تنها خود افراد در ناهنجار بودن شان مقصر نیستند، بلکه سرپرست‌ها، مسئولین و اطرافیان آن‌ها نیز نقش تعیین‌کننده‌ای در ناهنجاری افراد دارند. به ویژه که در چند جمله پیش‌تر، سیروس خان، همین حیوانات

بدبو را بچه‌های خود می‌نامد. شاید این بیت حافظ را درباره‌ی این مسئله بتوان به خاطر آورد:

«مکن در این چمنم سرزنش به خودروی / چنان که پرورشم می‌دهند می‌رویم» (حافظ)

شاید کودکان و نوجوانانی که متوجه پیام این قسمت شوند و بتوانند آن را دریابند، در آینده در برخورد با معتادین، معلولین حرکتی، معلولین ذهنی، بزهکاران و محرومین جامعه، افکار و رفتار واقع‌بینانه‌تری داشته باشند.

البته اگر در داستان، کمی بیشتر بر این مسئله تأکید می‌شد و به آن پرداخته می‌شد، شاید تاثیر بیشتری بر مخاطبان می‌نهاد؛ هرچند همین که به طور گذرا به این موضوع اشاره شده و به طور کوتاه و غیرمستقیم این مفاهیم در داستان آمده‌اند، می‌تواند بر ناخودآگاه مخاطبان، تاثیر بیشتر و عمیق‌تری را بگذارد. مسئله‌ی تاثیر غیرمستقیم بر ناخودآگاه مخاطب، مقوله‌ای گسترده، پیچیده و تخصصی است که به فرصتی دیگر نیاز دارد. علاقه‌مندان می‌توانند چنین دانشی را در کتاب‌های روان‌شناسی، نشانه‌شناسی، روان‌شناسی اجتماعی و مخاطب‌شناسی جستجو کنند.

البته این نوع جبر آموزشی، محیطی و اجتماعی، بیشتر درباره‌ی کودکان صدق می‌کند و درباره‌ی بزرگسالان، آگاهی، اراده و اختیار می‌تواند نقش تعیین‌کننده‌ای - علیرغم جبرهای تحمیل شده از بیرون به فرد - داشته باشند.

۲. در بخش ششم (هیولای خانگی) دخترک به میمون قول می‌دهد که اگر از درخت فیلکوس پایین بیاید از کشتن و خوردن او خبری نباشد. میمون می‌گوید: «باید فکر کنم.» دخترک هم می‌پذیرد و می‌گوید: «باشد، من نمی‌نشینم این جا تا فکرها را بکنی.» (ص ۴۲)

این صبر کردن و متانت دختر در طول داستان گاه به گاه خود را نشان می‌دهد و یکی از نکات آموزشی و تربیتی آن برای کودکان و نوجوانان است.

نکاتی درباره‌ی بعضی از تصاویر

در بخش پنجم (سه ترکه بر دوچرخه ۱) گفته می‌شود که مادر، جارو را پرت کرده ولی در

تصویر، جارو در دست مادر است، هنوز آن را پرتاب نکرده و در حال توبیخ دخترک است. (ص ۳۶)

شبیبه چنین تضادی در تصویرهای کتاب دیده می‌شود و تصویرگر دست به گزینش زده و لحظات خاصی را از کنش‌های داستان برای تصویرگری انتخاب کرده که الزاماً کنش فیزیکی لحظه نیست بلکه کنش کلی آن صحنه از داستان است.

پیشنهادها

۱. گاهی کنش‌های داستان به هم نمی‌رسند و همدیگر را کامل نمی‌کنند. نمونه‌هایی از این دست در داستان دیده می‌شوند؛ مثلاً پیداشدن پول‌هایی که پدر قایم کرده بود توسط دخترک و مادر، به گفتن چند ناله و نفرین به پدر توسط مادر ختم می‌شود. این کنش نه تأثیری بر داستان دارد و نه تا انتهای منطقی خود ادامه می‌یابد. مخاطب در نمی‌یابد که بالاخره مادر پول‌ها را به پدر نشان می‌دهد یا نه و پدر چه واکنشی نشان می‌دهد. اصلاً



اگر این پول‌ها از داستان حذف می‌شد چه اتفاقی می‌افتاد؟ اگر فرض کنیم که این پول‌های از زیر خاک پیدا شده حرف می‌مون را درباره‌ی گنج، راست و درست نشان می‌دهند که در آخرین جملات داستان آمده: «خاطره‌ی دوستی از خود دوستی ماندگارتر است... این هم از چیزهایی است که فقط من و شما باید بدانیم. می‌توانید بازش کنید یا تا ابد بسته نگهش دارید. کلیدش کجا است؟! / برای رسیدن به گنج، اول باید نقشه‌اش را از توی بطری بیرون بیاوری.» (ص آخر: ۷۲) بدین ترتیب به طور تلویحی گفته می‌شود که گنج واقعی همین دوستی‌های گذرا و خاطرات و تجربیات ناشی از آن است. یا نمونه‌ی دیگر این است که حضور گربه و خصومت او با میمونک تاثیری بر روند حوادث ندارد و قابل حذف است.

۲. یک نکته‌ی ملاحظه‌نی‌وار: اگر بالای بعضی از واژه‌ها مانند «براق»، ضمه گذاشته می‌شد خواندن این گونه واژه‌ها برای کودکان و نوجوانان راحت‌تر می‌شد.

۳. اگرچه شواهد زیادی در داستان «سه ترکه بر دوچرخه...» دال بر شکستن اسطوره‌ها و ارزش‌های کهن وجود دارد ولی متأسفانه، میمونی که می‌توانست نمادی از عقل‌گرایی و بلوغ اجتماعی برای دخترک باشد، خود دچار خرافات، پیشگونی‌مایی، خیال‌بافی، بی‌نظمی و غرایز حیوانی اولیه و تکامل نیافته است. با توجه به وجود عناصر، پیام‌های اجتماعی و تکنیک‌های ادبی مدرن و پست مدرن در این داستان، اگر میمون، به ارزش‌های کهنه و پوسیده پایبند نبود و در ذهن مخاطبان کودک و نوجوان داستان، نمادی ارزش‌های کهنه‌ی دیگری نبود و ارزش‌های کهنه‌ای را جانشین ارزش‌های کهنه‌ی دیگری نمی‌کرد، با فضای عمومی داستان و ارزش‌هایی که داستان از نظر محتوایی و تکنیکی بر آن‌ها استوار است، بسیار مطابق‌تر و متناسب‌تر می‌بود؛ ولی در پایان آن قرون وسطای خانوادگی، رنسانس نوبالغ و آن همه کش و قوس در راه بلوغ و پیشرفت، قهرمان شدن یک میمون، یک تراژدی غم‌انگیز می‌نماید.

میمون، پرومته و مگس

رابطه‌ی دختر بچه با میمون در داستان یک رابطه‌ی دوستانه‌ی کودکانه بوده و زبان داستان نیز متناسب با همین هدف تنظیم شده است. حضور و کنش‌های میمون در داستان، خیلی شبیه و نزدیک به پرومته است که آتش یا آگاهی را به بشر هدیه می‌دهد و به همین دلیل هم مستوجب مجازات شناخته می‌شود.

حضور میمون در داستان و تاثیر او بر زندگی دخترک مانند حضور دل‌ق در نمایشنامه‌ی شاه لیر، حضور جادوگران در نمایشنامه‌ی مکبث و یا حضور پسر بچه در نمایشنامه‌ی در انتظار گودو است و بود و نبودشان تاثیر چندانی ندارد. آن‌ها هستند تا این که باشند و زمان زندگی شخصیت‌های اصلی را پُر کنند. آنان شخصیت مستقلی ندارند و یک تفریح و سرگرمی ساده و گذرا در زندگی عادی شخصیت‌های دیگرند و بیشترین تاثیرشان، هم سخنی با شخصیت‌ها و ایجاد تاثیراتی مبهم و گذرا در آن‌ها است. آنان مانند بهانه‌هایی هستند تا شخصیت‌ها بهتر و بیشتر خودشان و اطرافیان‌شان را بشناسند و برای زندگی و آینده‌ی خود تصمیم بگیرند. میمون داستان ما نیز این گونه است و یک قربانی است که نه به او احترام می‌گذارند و نه او احترام کسی را نگه می‌دارد و جز خرابکاری و وعده‌ی گنج چیزی در آستین ندارد.

او اگرچه گاهی در زبان دخترک، چنک نامیده می‌شود، در زمان بودنش مانند کبوترها در داستان کچل حمزه (نوشته‌ی صمد بهرنگی) که به یاری صاحب خود می‌شتابند، کمکی به صاحب خود نمی‌کند و در زمان نبودن‌اش نیز مانند گاوی نیست که استخوان‌هایش با دخترک افسانه‌های آذربایجان سخن بگوید و از جهان غیب برای او اسب و لباس حاضر کند. این میمون نه با متافیزیک و جهان غیب ارتباط دارد و نه از توانایی‌های یک موجود زمینی. آن‌جا که باید بازیگوشی کند می‌نشیند و کز می‌کند و آن‌جا که باید ساکت و آرام باشد به سخنرانی می‌پردازد. او، نمونه‌ی بارز یک قهرمان قرن بیست و یکمی است که نه تاریخچه دارد، نه قدرت‌های مافوق بشری، نه خرد مدرن دارد و نه جنون عارفانه و عاشقانه. او مانند یک ربات ارزان قیمت، به زندگی دخترک وارد می‌شود و پس از این که درست کار نمی‌کند به میل خود به باغ وحش ربات‌ها برده می‌شود. ولی دخترک راوی داستان هنوز باور نمی‌کند که میمون واقعی او، با میمونی که در ذهنش ساخته فرق دارد و در خیال خود، هنوز برای او احترامی کودکانه قائل است.

مؤخره

«سه ترکه بر دوچرخه: من، میمون و پدر»، داستان شکست اسطوره‌ها است و تراژدی انسان‌هایی که نمی‌توانند باور کنند قهرمان‌هایشان، نه قهرمانند و نه کمتر از آن؛ به خاطر قهرمان‌های خیالی‌شان حاضرند واقعیت زندگی‌شان را تلف کنند و زمان ارزشمند زندگی‌شان را به بازگویی و بازآفرینی حماسه‌های رمانتیک‌شان می‌گذرانند؛ حماسه‌هایی که حماسه نیستند و دوست و دشمن در آن‌ها مشخص نیست و رمان‌هایی که فردگرایی، احساسات و آزادی انسانی، عشق ممنوع و روابط انسانی در آن‌ها دیده نمی‌شود. «سه ترکه بر دوچرخه...»، درباره‌ی همین رمان‌های حماسی است که نه این‌اند و نه آن و به عبارتی، نقد آن داستان‌ها و آن گونه زندگی‌ها است.